



# داستان

## من و شکر

داستان من و شعر  
از: نزار قبانی

ترجمه دکتر غلامحسین یوسفی، دکتر یوسف حسین بکار.  
انتشارات نوس، سی و دو و ۱۲۶۰ صفحه

۱۴۶

اگر مولوی و حافظ حالات و دگرگونی‌های ذهنی خود را از لحظه سرودن شعر برای ما می‌نگاشتند، امروز تحلیل و بازشناسی شعر و عوالمی که در آن شاعر خیال خویش را برای صید معانی سیال و لغزنده به پرواز درمی‌آورد، بسیار آسان‌تر بود. راست است که شعر هر شاعری بیش از هر چیز می‌تواند نشان‌دهنده‌ی راستین اندیشه‌ی سراینده‌ی آن باشد، اما از این نکته نیز نباید غافل بود که شعر و به‌طور کلی هر هنری نتیجه‌ی حالات و موقعیت‌های خاصی است که در یک لحظه‌ی سریع و زودگذر برای هنرمند حاصل می‌شود. تا آنجا که دریافت آن زمینه‌ها اندکی بعد برای خود او حتی آسان نیست، چه رسد به تجسم و توصیف آن.

حافظ هم وقتی به اجمال می‌خواهد این وضعیت اثیری را توصیف کند با بیانی بسیار کلی و مبهم بدینگونه اشاره می‌کند که:<sup>۱</sup>

حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت  
طایر فکرش به دام اشتیاق افتاده بود  
گذشته از لحظه‌ی سرودن، زمینه‌ی تجربی و کیفیتها و عوامل پدیدآورنده‌ی عوالم تکوین شعر نیز برای پی بردن به جوانب این هنر لازم و شناختنی است.

«داستان من و شعر»، که در حقیقت اعترافنامه‌ی هنری نزار قبانی شاعر بلندآوازه‌ی معاصر عرب است و به توسط آقایان دکتر غلامحسین یوسفی و دکتر یوسف حسین بکار از عربی به فارسی دلپذیری ترجمه شده، جنبه‌هایی را در شعر و شاعری باز می‌نماید که آگاهی از آن نه تنها برای شاعران و هنرمندان بلکه برای منتقدین و کلیه‌ی کسانی که می‌خواهند از آثار هنری و به ویژه شعر و ادب لذت ببرند، ضروری است. خصوصاً که جای اینگونه تجزیه و تحلیل‌ها در ادب

فارسی نیز خالی است و بجاست که هر گونه کوششهایی از این قبیل غنیمت دانسته شود.

در این کتاب در کنار مسائل متعدد و گونه گون که برای شاعر مطرح است و عوامل مختلفی که در تکوین شعر او به نحوی مؤثر واقع می شود، به این نکته اشاره می رود که شعر چگونه پدید می آید و به چه کیفیتی در ذهن شاعر می جوشد و چطور او را به سرودن وامی دارد. مسیر شاعری نزار قبانی با جریان زندگی او در همه زمینه ها ارتباط می یابد. و از این رو کتاب را نوعی «حسب حال»<sup>۱</sup> شاعرانه می بینیم که در آن نویسنده با توجه به عالم بیرون به درون خویش سفر می کند و دیده ها و دریافت هایش را به قلم می آورد.

شعری که برای قبانی - به قول خود او - رسوایی به بار آورد، با آنچه قرن ها فرهنگ عربی به این نام می شناخت و به عظمتش می نازید، به کلی متفاوت بود. شعر صمیمی چیزی است که آدمی را از تنگنای عادت و اعتیاد بیرون می کشد و به جهان عظمت و شگفتی رهنمون می شود. شگفتی اصلاً ماهیت شعر است و همیشه با دنیای قرارداده ها و علوم معهود فرسنگها فاصله دارد. مهمترین خصلت شعر دگرگون کنندگی است، شعر در تمام مراحل تغییر می دهد و دگرگون می کند. قبل از هر چیز در مسیر تکوین خویش دنیای خیال شاعر را به هم می ریزد و پس از آن جهان کلمات و در مرحله بعد و به عنوان غایت و هدف، جهان آدمیان را. «شعری که تغییری در جهان ایجاد نکند و در عالم وجود انسانی تحولی پدید نیاورد، ارزشی ندارد.»<sup>۲</sup> در فصل «تسخیر جهان با کلمات» شاعر به دزدیدن آتش کمر می بندد: اما هدف او مانند پرومته دزدیدن آتش آسمانها نیست، زیرا آسمان به کارش نمی آید. از این رو آتش زمین را می رباید و وجدان مردم جامعه را مشتعل می سازد. او معتقد است که شعر باید به بیشه خشک کبریت بزند و با لهیب خویش جنگل اجتماع را تسخیر کند.<sup>۳</sup> از این رو شعر به نظر وی، سفری است به سوی دیگران.<sup>۴</sup> و به عبارت دیگر نامه ای است که به دیگران می نویسیم و به جای معین. در هر نامه گیرنده آن موضوع اساسی است. نامه بی گیرنده و نشان گم کرده به صاحبش برگشت داده می شود.<sup>۵</sup> با این ترتیب شعری که سروده می شود، تا به مردم نرسد و مخاطبان خود را نیاگاهاند، کامل نمی شود و به تحقق نمی رسد. شعری که با چنین مفهومی دلپذیری پدید می آید خود به سراغ شاعر می رود و او را به نوشتن وامی دارد. شعر خوب را تنها یک نفر نمی سراید، بلکه همه بشریت و تاریخ در طی اعصار گذشته در سرودن آن شرکت می جویند.<sup>۶</sup> این طرز تلقی نشان می دهد که قبانی در کار شاعری علاوه بر تجارب شخصی و عینی به تجربه های تاریخی و فرهنگی نیز معتقد است.

گو اینکه در جانی دیگر تجربیات مستقیم شاعر را - دست کم در شعر خودش - عمده ترین عامل واقع گرایی شاعرانه می داند. به این عبارت که: «برای من محال است درباره گیسوی بلند معشوقه ام شعری بسرایم، اگر زلفش مانند ساقه زنبق در دست هایم نشکند.»<sup>۷</sup> از این رو شاعری که برای مردم شعر می گوید، درون انسان را می کاود و حالت وجدان عالم را به

## ۲. Autobiography

۳. داستان من و شعر، ص ۷۳.
۴. ص ۷۲.
۵. ص ۱۴۵.
۶. ص ۱۶۶.
۷. ص ۱۷۴.
۸. ص ۱۸۱.

خود می گیرد و آنچه را مردم می خواهند بگویند پیش از ایشان می گوید.<sup>۹</sup> در جایی دیگر شعر را «وجدان» مکتوب ملت<sup>۱۰</sup> می داند که بی درنگ قول معروف سن زون پرس شاعر و سخن شناس معاصر فرانسوی را به خاطر می آورد که «برای شاعر همین بس که وجدان ناآرام عصر خویش باشد».<sup>۱۱</sup> هنری بدینگونه با سایر هنرها نیز خویشاوندی نزدیک دارد. شعر در نزد قبانی از سویی با موسیقی در ارتباط است و از سوی دیگر با نقاشی.

رابطه شعر و موسیقی نه تنها به لحاظ منشاء الهام و کیفیت تأثیر آنهاست، بلکه این دو از هنرهایی است که علاوه بر پیوندهای نزدیک و انکارناپذیر، به نوعی نیز یکدیگر را تکمیل می کنند. قبانی اشاره می کند که «شعر نوعی ترکیب موسیقی»<sup>۱۲</sup> است. و شاید به همین علت بود که در آغاز نوجوانی در او رغبت به موسیقی پدید آمد و مدتها با معلم موسیقی قرار و مدارها داشت و با روحی تشنه و جستجوگر به فرا گرفتن موسیقی پرداخت. اما دیری نگذشت که سازش را شکست و بار دیگر دچار حیرت شد.

اما میان شعر و نقاشی چه رابطه‌ای موجود است؟ آیا خویشاوندی این دو و به طور کلی تمام نمودهای هنری در اسباب اولیه و نتایج نهانی آنها نیست؟ مگر نه این است که نقاشی و شعر هر دو بازگوکننده الهامی هنری هستند و هر دو نیز به کار فرونشاندن عطش ذوقی و زیباشناسی انسان می آیند، یکی از طریق ترکیب رنگها و دیگری به وسیله ترکیب جادوئی الفاظ؟

نزار قبانی نیز در سنین نوجوانی هوای نقاشی در سر داشت و به قول خود او «دو یا سه سالی در شیشه‌های رنگهای گوناگون و بومها غرق بود».<sup>۱۳</sup> اما نقاشی - این هنر خاموش - نتوانست غلیان آرزوهای او را فرو بنشانند. او ترجیح می داد که با کلمات نقاشی کند. چرا که لایذ معتقد بود «نقاش لحظه‌ای طبیعت را باز می ایستاند و در زیبایی آن خیره می شود، اما شاعر، همراه با حرکت طبیعت، حرکت می کند و همه «هنگامها» را زندگانی می کند و جهان زندگانی، برای او «هنگامه» است نه هنگام».<sup>۱۴</sup> به حال آیا شعر - این مایع سیال و لغزنده که دست یافتن بر آن به مهارتی کم نظیر نیازمند است - پدیده‌ای آموختنی است یا با الهام و قریحه ذاتی حاصل می شود؟ اگر به طور قطع نپذیریم که شعر آموختنی است، از تأثیر عوامل آموزشی و محرکهای عاطفی و ذوقی هم کاملاً نمی توان چشم پوشید. قبانی اعتراف می کند که نخستین معلم ادبیات او در «مدرسه ملی علمی» یعنی خلیل مردم‌بک که خود از شاعران استاد بود، تأثیری شگرف در قلمرو شعر و شاعری وی به جای نهاد و نخستین لحظه‌ها قریحه وی را با شعر پیوند داد.<sup>۱۵</sup>

۹. ص، ۱۷۸.

۱۰. ص، ۱۵۶.

۱۱. هنرمند و زمان او - ترجمه مصطفی رحیمی ص ۲۱۵.

۱۲. ص، ۵۵.

۱۳. ص، ۵۴.

۱۴. شعر چیست؟ مصاحبه اسماعیل خوبی با دکتر محمود هومن، تهران ۲۵۳۵ ص، ۶۴.

۱۵. ص، ۴۰.

گفتیم که قبانی علاوه بر پشتوانه علمی و فرهنگی در قلمرو شعر و شاعری به تجربه مستقیم نیازمند بود. یکی از عوامل حصول این تجربه نزد وی سفر در آفاق گیتی به شمار می‌رفت. به خصوص سفرهایی که با هوشیاری و تیزبینی هنرمندانه نیز توأم بود. تجارب آفاقی همیشه مقدمه‌ای است برای سیاحت‌های انفسی و توالد ذهنی. در این سفرها به خصوص برای قبانی مسئله تعاطی فرهنگها و برخورد اندیشه‌های گاه متناقض نیز مطرح می‌شد.

مدت بیست سال (۱۹۴۵ تا ۱۹۶۶) از حیات بارور قبانی - به علت مأموریت‌های سیاسی که در سفارت سوریه داشت - به مأموریت در نقاط مختلف جهان گذشت.

احساس شیرین و مطبوع این سفرها به وی مجال داد که ابعاد حقیقی روح خود را کشف کند و از «جهان گردی» آفاقی به «جهان بینی» انفسی راه یابد.

«از قاهره پر آفتاب به چیزهای زیر رسیدم: به مناره‌های استانبول، باران‌های هنگ کنگ، فواره‌های رم، هوای تیره لندن، ارتفاعات اسکاتلند، برف‌های مسکو، معبدهای تایلند، دیوار چین، شراب راین، کافه‌های کنار پیاده‌رو سن ژرمن، میدانهای گاو‌بازی اسپانیا، غارهای کولی‌ها در غرناطه، لاله‌زارهای هلند، دریاچه‌های بلورین سویس، چترهای رنگین بر ماسه‌های نیس و مونت کارلو و به سفالهای سرخ خانه‌های لبنان.»<sup>۱۶</sup> در انگلیس محیط تمدنی و انسانی را تجربه کرد و به آرامشی روحی دست یافت. اسپانیا هیجان قومی و تاریخی او را برانگیخت و تجربه‌های عاطفی دلپذیری به قلمرو شاعری‌اش ارزانی داشت. به خصوص موسیقی و طبیعت زیبا و خاطره‌های سرشار از افسانه‌های گاو‌بازی اسپانیا ره آورد این دیدار دلپذیر بود.<sup>۱۷</sup> اما چین علیرغم دو سال اقامت، دور از دسترس او قرار داشت. به علت قیود سختی که برای دیپلمات‌ها بود نتوانست از دیوار بزرگ چین بگذرد و با انسان چینی ارتباط پیدا کند.

به هر حال محیط دیپلماسی با همه ارمغانهایی که به همراه داشت برای شاعر بسیار بیروح و نادلپذیر بود. به این جهت وقتی سرانجام زندگی سیاسی را کنار گذاشت و در بیروت پشت میز دفترش نشست بزرگی امیری را در خود احساس کرد که برای اولین بار به حکومت رسیده باشد. با وجود تعلق خاطر و دلبستگی به جاذبه‌های گونه‌گون سرزمینهای متفاوت، فرهنگ شعری او صبغه خاصی ندارد و قبل از آنکه به ناحیه‌ای محدود باشد، به سرتاسر قلمرو انسانیت گسترش می‌یابد.

یکی دیگر از جلوه‌های لطیف و پر کششی که صادقانه در شعر قبانی مطرح است، عشق به زن و به طور کلی پرستش زیبایی است. عشقی که میناهای آن در ذات آدمی نهفته است و به اعتقاد وی اغلب هنرمندان و شاعران به دروغ آن را نادیده می‌گیرند و عوالم عاطفی روح خود را از بیم قیود پوسیده اخلاقی و اجتماعی انکار می‌کنند.

عوالم عشق و عاشقی که بی‌باکانه در شعر او مطرح شده بود چنان کوس رسوایی وی را در کوچه و بازار فرو کوفت که معترضان او را «شاعر زن»<sup>۱۸</sup> و «شاعر عشق»<sup>۱۹</sup> لقب دادند. به هر حال این واقعیت انکارناپذیر می‌نماید که زن یکی از واقعیت‌های مؤثر در شعر و شاعری نزار قبانی می‌باشد.

در برابر پرسش انکارآمیز که چرا درباره زن شعر می‌سراید؟ او آرام و خونسرد پاسخ می‌دهد: «چرا درباره او شعر نسرایم؟ آیا نقشه‌ای هست که ورود به این منطقه را برای شاعر ممنوع کرده باشد؟ قبانی گناه این گونه داوری‌ها را به گردن فرهنگ سامی می‌داند که رسم نقشه‌های جنسی در آن به دست مردان صورت گرفته و لباس قوانی عاطفی نیز بر اندام اینان دوخته شده است.

در برابر این سوال دیگر که چرا زن را موضوع اصلی شعر خود قرار داده و وطن را فراموش کرده؟<sup>۲۰</sup> چنین پاسخ می‌دهد که زن چیزی جدای از وطن نیست، زن جزئی از آب و خاک است. تصور وطن جدا از آنچه که در وطن می‌گذرد، و آنها که در آنند، تصویری باطل و صرفاً جغرافیایی است. وطن به مفهوم جغرافیایی آن - چنان که ما می‌شناسیم - نیمی از وطن، بلکه یک صدم آن است. تصویر شاعر از وطن مانند ترکیب سمفونی از میلیون‌ها اشیاء ساخته می‌شود.<sup>۲۱</sup> وطن به اعتقاد او صحنه انسانی بزرگی است که در آن مردم عواطف متعددی از خود بروز می‌دهند. به طور کلی در شعر وی عشق به زن با عشق به سرزمین در هم آمیخته، و زن و وطن در عشقی بزرگ و حماسی جذب شده و به عامل بزرگ آزادی بدل گشته است.

چنان که از این کتاب بر می‌آید موضع قبانی در قبال اندیشه‌های کهن و سنن دست و پا گیر، به شدت خصمانه است. از این رو با زبانی گزنده و پرتأثیر سیطره ادب بادیه و نفوذ نابجای فرهنگ سنتی عرب را تا روزگار خویش مورد انتقاد قرار می‌دهد و لزوم تجدید نظر در این موارد را مجدانه یاد آوری می‌کند.<sup>۲۲</sup> در مورد رعایت ضوابط شعری معتقد است که لازمه شعر گفتن آگاهی از مکانیسم شعری و دانستن قواعد و ضوابط نیست. شاعر همانگونه شعر می‌گوید که اتومبیلش را می‌راند بی آنکه چیزی درباره مکانیسم اتومبیل بداند.<sup>۲۳</sup> سرانجام همه این مسائل در شعر قبانی با زبانی مطرح می‌شد که از بساطت و پیراستگی خاص برخوردار بود و بیش از همه چیز از قیود متعارف و نشانه‌های کهنگی بیم داشت. در این روزگار زبان رسمی عربی به شیوه نامتعادلی اسیر قیود و سنت‌های بازدارنده تاریخی شده بود. از سوی دیگر، زبان فعال و پرتلاش عامیان، درست در نقطه مقابل، با روح و عمق اندیشه مردم در تماس بود، در

۱۸، ص ۱۱۸. ۲۱، ص ۱۶۰ به بعد.

۱۹، ص ۱۳۱. ۲۲، ص ۷۷ به بعد.

حالی که پل‌ها میان این دو زبان به کلی خراب شده بود. زیرا زبان رسمی دست از کبریای خود برنمی‌داشت و زبان عامه را هم به حریم تقدس خود نمی‌پذیرفت. نزار قبانی راه چاره‌ای را در پناه بردن به «زبان سومی»<sup>۲۴</sup> دید که انسجام خود را از زبان رسمی و گرمی و شجاعت جسورانه‌اش را از زبان عامیانه می‌گرفت.

در کتاب داستان من و شعر با زندگی شاعرانه و عوالم عاطفی آدمی حساس و نازک طبع و گاه خشمگین و پرخاشگر مواجهیم که ابعاد متعالی و روح خود را با تکیه بر نوعی درونکاوی و تحلیل فراز و فرودهای روانی کشف می‌کند و به هنگام ضرورت در معرض داوری نیز قرار می‌دهد.

همه این عوالم در یک مقطع تاریخی و هنری، یعنی در ارتباط با کلیه جریان‌های فکری و اجتماعی که در محیط فرهنگی او رخ داده، مطرح شده و نشان می‌دهد که چگونه ذهن حساس شاعر از تمامی این ماجراها تأثیر پذیرفته است. نثر دلپذیر و منسجم کتاب که از فرط روانی، مطالب را با طعم مطبوع یک رمان مهیج به خواننده می‌چشاند، می‌تواند نزد فارسی زبان صاحب‌دل عامل مؤثری در توفیق کتاب به شمار آید. بگذریم از اینکه وقتی خواننده بسیاری از جریان‌های ادبی و فکری و تاریخی کتاب را همزمان در سرزمین خویش نیز مطرح می‌بیند، دریغش می‌آید که خواندن کتاب را به هنر دوستان و کلیه کسانی که به نحوی با مسائل شعر و ادب سر و کار دارند توصیه نکند.



## داریوش آشوری:

... باری از لطف شما سپاسگزارم و از اینکه همتی کرده‌اید برای بزرگداشت دانشمند و پژوهنده و نویسندهٔ پراح روزگار ما دکتر غلامحسین یوسفی - که من هم افتخار دوستی ایشان را دارم - باید بگویم که کاری است بسیار بجا و بهنگام. زیرا دکتر یوسفی یکی از گرانقدرترین سرمایه‌های علمی و ادبی ما است. بسیار آرزومند بودم که در این بزرگداشت به اندازهٔ خود سهمی داشته باشم ولی از آنجا که نامهٔ سرکار بهنگام به دست من نرسید و من نیز اکنون پا در رکابم برای سفری سه‌هفته‌ای، و مطلب پخته و آماده‌ای هم دم‌دستم نیست تا بفرستم، امیدوارم برای شمارهٔ آیندهٔ شما مطلبی برسانم...